

غدير امام حجتی کویا

اصغر طاهرزاده

فهرست

- ۴ دو نوع حاکمیت، دو نوع برداشت از زندگی
- ۸ آغاز بلوغ تاریخی بشر
- ۱۱ آفت زندگی دینی بدون حاکمیت دینی
- ۱۸ اداره جامعه با دو روش
- ۲۰ مردم از علی علیه السلام خسته می شوند!
- ۲۲ چرا معاویه پسندیدنی شد؟
- ۲۳ خصوصیات حکومت دینی و حکومت غیردینی
- ۲۶ چگونگی احیاء غدیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است را به مردم برسان، و اگر نرسانی عملاً هیچگونه رسالتی از طرف خدا انجام نداده‌ای، و نگران عدم پذیرش مردم مباش، خداوند تو را نسبت به نقشه‌های کافران محفوظ می‌دارد و نمی‌گذارد آن‌ها در نقشه خود به نتیجه برسند و بتوانند رهنمود غدیر را از صحنه فرهنگ بشر حذف کنند.

در سالگرد واقعه غدیر، ظهور حاکمیت دین در جلوه پر جلال علی علیه السلام را به همه برادران و خواهران تبریک عرض می‌کنم و امید است معنای واقعی حادثه‌ای که در هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری در محل غدیر اتفاق افتاد، آن‌چنان بر جان همگان بنشیند که به نور حقیقت آن، جان‌ها عید شود؛ چراکه عید واقعی وقتی است که انسان‌ها از مائده‌های معنوی بهره‌مند گردند.

نظری به حادثه غدیر می‌افکنیم تا ببینیم چه پیام و پیامدی برای ما دارد. بنده در این بحث فرض را بر این گذارده‌ام؛ عزیزانی که خدمتشان هستیم اصل واقعه را می‌شناسند و در حد کافی نسبت به آنچه واقع شده است

اطلاع دارند. چرا که در مورد واقعه غدیر هیچ مسلمان محققى اعم از شیعه و سنی شک ندارد و حتی کتب معتبر اهل سنت تقریباً همه جوانب آن را نقل نموده، و کتاب ارزشمند «الغدیر» با زحمات طاقت فرسایی که مؤلف محترم آن انجام داده، آن حدیث را از متون برادران اهل سنت به خوبی مورد دقت قرار داده.

دو نوع حاکمیت، دو نوع برداشت از زندگی

آن چه در این فرصت بنا دارم عرض کنم؛ در این رابطه است که واقعه غدیر، اتمام حجّتی بود بر همه دینداران، تا مسلمانان، بعد از رحلت رسول خدا ﷺ هیچ توجیه و بهانه‌ای برای فاصله گرفتن از حیات دینی، در نظام سیاسی و اقتصادی و تربیتی خود، نداشته باشند. چرا که از همان اوایل اسلام، دو تفکر در بین مسلمانان مطرح بود، یک تفکر که اشراف تازه مسلمان به آن دامن می زدند، که نظام سیاسی و اقتصادی به روال قبل از اسلام ادامه یابد، منتها افراد در زندگی فردی، مسلمان باشند، و عملاً بر این پندار بودند که تکلیف سیاست و ثروت و قدرت را خود مردم باید تعیین کنند و نه خدا. و یک تفکر معتقد به حاکمیت اسلام در همه ابعاد زندگی بود و معتقد بود چون حاکمیت سیاسی جامعه در سرنوشت خلق خدا نقش دارد و سعادت و شقاوت مردم نمی تواند جدا از نظام سیاسی جامعه باشد. پس خداوند نسبت به این مسئله مهم که در سرنوشت مردم نقش دارد بی تفاوت نیست، و چون حق حاکمیت از آن خداوند است و حکومت بر مردم یک نحوه تصرف در امور مردم است، پس باید حکومت از طریق

کسی بر مردم اعمال شود که بتواند حکم خدا را در جامعه جاری کند. و غدیر یعنی تثبیت تفکر نوع دوم و با حذف پیام غدیر در سقیفه و به پا شدن خلافت ابابکر، آرام آرام تفکر نوع اول جای خود را باز کرد و جهان اسلام را به جایی رساند که شما امروز شاهد آن هستید به طوری که توان اسلام از توان دین‌های تحریف شده یهودیت و نصرانیت در عرصه جهانی کمتر است.

پس در اسلام دو نحوه حاکمیت در برهه های مختلف تاریخ اسلام جلوه گر شد: یکی حاکمیت امام الموحّدین علی علیه السلام که مظهر حکومت دینی بود و یکی هم حاکمیت ابابکر و عمر و عثمان که بالاخره به حاکمیت معاویه ختم شد، حاکمیت معاویه، حاصل تفکر اشراف قبل از اسلام به حساب می آید و بدیهی است که چنین حاکمیتی مظهر دغلكاری و فریب خواهد بود، منتها با پوشش اسلام. بدین ترتیب دو حکومت متفاوت در همان اوایل شکل گیری اسلام مطرح شد که باید تفاوت این دو نوع حکومت را در تفاوت برداشت طرفداران آنها از فلسفه زندگی دانست.

برای روشن شدن علت تفاوت و مقابله این دو نوع حاکمیت و اصرار طرفداران تثبیت فرهنگ غدیر در نظام سیاسی و اجتماعی جامعه، ذکر چند مقدمه لازم است:

اول این که شیعه متوجه است اسلام؛ کلّ حیات زمینی انسان را یک امتحان برای اثبات بندگی می داند.

دوم این که اسلام تأکید دارد، قسمتی از این حیاتِ زمینی، فردی است و قسمتی از آن اجتماعی است و اسلام برای هر دوی آن برنامه دارد.

سوم این که: ملاک موفقیت در حیات فردی و اجتماعی، بندگی خدا است و راه بندگی هم پیروی از شریعت است. شریعتی که خالق هستی به وسیله پیامبرش فرستاده است، و در نظر شیعه «نبوت»؛ سنت خدا است تا خداوند از طریق نبی الله، حکم خدا را در تمام ابعاد فردی و جمعی انسان‌ها حاکم و جاری کند. پس هم در حیات فردی و هم در زندگی اجتماعی، شریعت ملاک عمل است و هر کس در حیات فردی و اجتماعی به دین اقتدا نکند، وظیفه حیات زمینی خود را انجام نداده و معنی زندگی روی زمین را گم کرده است. از طرفی حیات زمینی، قسمتی از حیات ابدی انسان است و در واقع مقدمه ابدیت انسان است، تا انسان در ابدیت و قیامت خود، با یک خود پذیرفته شده در آن مرحله به سر برسد، و نه با یک خود فراری از خود.

حیات زمینی؛ قسمت حیاتِ دارای اختیار و امتحان انسان است و انسان در حیات زمینی که دارای اختیار و مورد امتحان است، به هدایت نیاز دارد تا چیزی را انتخاب کند که صحیح باشد و در امتحان شکست نخورد و این هدایت، توسط شریعت انجام می‌گیرد. در حیات زمینی - چه فردی و چه اجتماعی - شریعت الهی ما را یاری می‌کند تا به هدایت مورد نیازمان دست یابیم؛ پس حاکمیت اجتماعی باید دینی و شرعی باشد تا از آن طریق صورت هدایت خداوند در صحنه زندگی اجتماعی آشکار گردد و انسان‌ها با تئوری‌های بشر ساخته، گرفتار پوچی و بی‌هدفی نگردند. در غیر

این صورت انسان در دنیا و در زندگی زمینی خود، وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام نداده و مقصد حیات زمینی را گم کرده است و اگر انسان مقصد حیات زمینی‌اش را گم کرد، دیگر زندگی‌اش را منطبق بر دین قرار نمی‌دهد و حکومت دینی را نمی‌خواهد و ضرورت آن را برای خود درک نمی‌کند. چنین انسانی، انسانی است که در دنیا گم‌شده است و لذا هر چه می‌دود، تشنه‌تر می‌شود و هر چه تشنه‌تر شد، بیشتر می‌دود، تا نهایتاً به هلاکتش می‌انجامد. نمونه این سرگشتگی و آشفته‌گی را شما در زندگی سراسر غیر دینی غربی‌ها می‌بینید و ای کاش خوب ببینید که در چه بلایی گرفتار هستند.^۱

عرض شد که در برهه‌ای از تاریخ اسلام دو نوع حاکمیت مقابل هم ایستاده‌اند و در واقع روش و عاقبت این دو نوع حاکمیت، آینه خوبی شد تا چشم بشریت باز شود و بفهمد که بعد از آن، چه باید بکند؛ یکی حاکمیت کسی که می‌خواهد دین را علاوه بر زندگی فردی، در نظام اجتماعی - اعم از سیاسی، اقتصادی و تربیتی - هم حاکم کند و آثار آن را ظاهر نماید؛ و دیگری که می‌خواهد خود و اندیشه‌های خودش بر جامعه و روابط اجتماعی حکومت کند و نه دین، و دین را یک امر فردی می‌داند که انسان باید از طریق آن، بین خود و خدا رابطه برقرار کند. یک طرز فکر، حکومت را بستر بندگی می‌داند به نام طرز فکر «علوی» و دیگری حکومت را مقصدی برای برآورده شدن حوائج نفس اماره می‌شناسد به نام طرز فکر «اموی».

۱ - به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» رجوع فرماید.

آغاز بلوغ تاریخی بشر

قضیه از این جا شروع شد که «در هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری» حقیقتی از طریق غیب به گوش پیام رسان غیب، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید که:

ای پیامبر! ادامه شریعت را از طریق حاکمیت علی علیه السلام بر رأس نظام اجتماعی حفظ کن: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۲ یعنی؛ ای پیامبر! آن چیزی را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، به گوش امت برسان.

با این آیه در واقع فضای تاریخ پر معنا گشت و در عالم بشری حال و هوای خاصی ایجاد شد. شرایط تاریخی در آن زمان برای ارائه چنین کلماتی فراهم شد - هر چند شرایط برای پذیرش آن هنوز آماده نبود - زمین آماده شد تا این فکر و فرهنگ حضور علمی خود را پیدا کند، هر چند حضور عملی آن به یک بلوغ دیگری در تاریخ بشر نیاز داشت. در آن زمان که عموماً رؤسای قبایل خود را صاحب حق برای حاکمیت می دیدند، یک مرتبه ندا آمد ای زمینیان! برای ادامه حیات دینی، بعد از اتمام صورت دین و بعد از به انتها رسیدن آیات قرآن، باید حاکمیت دینی را طلب کنید و ما برای شما حاکمیت دینی را تصویب کردیم. در راستای چنین فرهنگی، خداوند حضرت علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد، آن گاه

رسول اکرم ﷺ آن را به مردم ابلاغ نمود و بدین ترتیب طرح حاکمیت دینی با ولایت انسانی معصوم، شروع شد.

پس از این واقعه است که خدا فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۳ یعنی؛ حال با ولایت امام معصوم از طریق ما (خدا)، دین شما کامل گشت و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دیگر راضی هستم که چنین اسلامی دین شما باشد.

پیام آیه این است که؛ ای مسلمانان با روشن شدن این فکر و فرهنگ و مشخص شدن فردی که حاکمیت دین را به عهده دارد، دینتان کامل شد و از صورت تئوری صرف، جهت عملی و اجتماعی به خود گرفت و از این طریق نعمت را تمام کردم و دیگر با این خصوصیات که دین به خود گرفت، اگر چنین دینی را پیروی کنید، من از شما راضی‌ام.

پس از این که خداوند به پیامبرش خطاب کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» پیامبر خدا ﷺ همه را در محل غدیر جمع کردند و فرمودند: «اللَّسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آیا من نسبت به شما برای تعیین تکلیف شما، مقدم نیستم؟ همه فریاد زدند «بلی یا رسول الله». باز جمله را تکرار فرمودند و مردم همان جواب را دادند. سپس فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مُوَلَّاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ...»^۴ پس هر کس من

۳ - سوره مائده، آیه ۳. ابوسعید خدری می گوید: به خدا سوگند هنوز از سرزمین غدیر حرکت نکرده بودیم که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ» نازل شد (تفسیر ابوالفتح، ج ۲،

مولا و سرپرست او هستم، این علی هم مولا و سرپرست اوست، خدایا دوست دار آن کس که او را دوست دارد، و او را به سرپرستی برگزیند، و دشمن بدار هر کس که با او دشمنی کند..... و خطبه مفصلی ایراد فرمودند.^۵ بعد از معرفی علی علیه السلام در همان محل، عمر با علی علیه السلام دیدار کرد و گفت: « هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مُوَلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ »^۶ یعنی؛ مبارک باد تو را ای فرزند ابی طالب در حالی که مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمن شدی.

از جریان غدیر هفتاد و چند روز گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کردند. در آن روز همه می دانستند کسی که دین از قلب او و قلب او از دین جدا نمی شود، فقط حضرت علی علیه السلام است و نه دیگری. قاصی اسماعیل و نسائی و نیشابوری از علماء اهل سنت می گویند: در باره فضیلت هیچ یک از صحابه روایاتی با اسناد صحیح مانند آن چه در مورد علی علیه السلام وارد شده، وارد نشده است.^۷ ابن حجر از عایشه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین برادرانم علی و بهترین عموهایم حمزه است، و یاد علی و سخن از او عبادت است.^۸ عایشه در کتاب «صحیح مسلم» درباره حضرت علی علیه السلام می گوید: بارها پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «الْحَقُّ مَعَ

۵ - می توانید به کتاب امام شناسی ج ۷، دروس ۹۴ تا ۹۷ از آیت الله

محمد حسین حسینی تهرانی «رحمة الله علیه» رجوع کنید.

۶ - الغدير، ج ۱، ص ۲۷۱، از مولوی ولی الله لکهنوی در کتاب «مرآة المؤمنین».

۷ - نظرية الامامة، ص ۲۴۲.

۸ - الصواعق المحرقة، ص ۷۴.

عَلَىٰ وَ عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ»^۹ یعنی؛ حق با علی علیه السلام است و علی علیه السلام با حق. پس اگر خواستیم بدانیم حق در کجاست، باید بینیم حضرت علی علیه السلام در کجاست. و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «حُبُّ عَلِيٍّ اِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ»^{۱۰} یعنی دوستی حضرت علی علیه السلام ایمان و کینه بر او، نفاق است. در روایت دیگر هست که بغض بر علی علیه السلام کفر است. باز در اسناد اهل سنت داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس می خواهد به حضرت آدم علیه السلام در علمش و به نوح علیه السلام در تقوایش و به ابراهیم علیه السلام در بردباری اش و به موسی علیه السلام در هیبتش و به عیسی علیه السلام در عبادتش بنگرد، به علی بن ابیطالب علیه السلام نگاه کند.^{۱۱}

آفت زندگی دینی بدون حاکمیت دینی

دوست و دشمن که ناظر بر رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، همه قبول داشتند یک قلب است که همه دین است و آن هم قلب حضرت علی علیه السلام است. ولی مردم در اثر تبلیغات سقیفه سازان و در آن فضای تبلیغاتی که به وجود آورده بودند، تصوّر می کردند چه اشکالی دارد آدم های خوب و سرشناسی از قریش مثل «ابابکر» و «عمر» و «ابوعبیده جراح» و «عبدالرحمن بن عوف» دایره حکومت را به دست گیرند و امور زندگی اجتماعی مردم را با فکر خودشان اداره کنند و در زندگی فردی از شریعت

۹ - ینایع الموده، ص ۹۰.

۱۰ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱.

۱۱ - شرح تجرید ملاعلی قوشچی و اربعین فخررازی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده کنیم. مشکل اساسی آنها این بود که نفهمیدند زندگی دینی بدون حاکمیت دینی تحقق نمی‌یابد، و تا این حدّ به پیام دین پی نبرده بودند. عمق پیام غدیر در اثر تبلیغات منافقان که سعی داشتند آن مسئله را مورد غفلت قرار دهند، در جامعه بی‌رنگ شد. در سقیفه هم بسیاری از افراد، دیندارترین شخصیت روی زمین را حضرت علی رضی الله عنه می‌دانستند، ولی معتقد بودند می‌شود، مسلمانانی حاکمیت جامعه را به دست گیرند با عقل خودشان حکومت را اداره کنند و سیاست‌گذاری و جهت‌دهی نمایند، نه انسان‌های معصومی که با دین و حکم خدا می‌خواهند جامعه را تدبیر و اداره کنند. تنها کسی که خوب فهمید و به همه مردم هم اعلام کرد که این بینش یک فاجعه بسیار عمیق است، حضرت فاطمه رضی الله عنها است. تنها انسانی که فهمید و پیام خود را به همه ابلاغ کرد، که اگر حکومت، کاملاً دینی نباشد، بشر همه چیز خود را از دست می‌دهد، فاطمه رضی الله عنها بود. حضرت فاطمه رضی الله عنها در عین این‌که در خانه خود تربیت فرزندانش را به عهده داشت و همسراری می‌کرد، حافظ حریم نبوت و ولایت نیز بود، یک مرتبه چادر به سر انداخت و در مسجد مدینه فریاد کشید که: «ای مردم! فاجعه‌ای بزرگ‌تر از این نیست که پایه‌های حکومت، غیردینی بشود». ^{۱۲} آن زمان مردم هم می‌شنیدند که فاطمه رضی الله عنها چه می‌گوید و هم تا حدی می‌فهمیدند، ولی قبول نداشتند آنچه فاطمه زهرا رضی الله عنها می‌فرماید محقق می‌شود. باورش‌ان نمی‌آمد که اگر امامی معصوم در رأس

۱۲ - رجوع شود به خطبه حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در مسجد مدینه یا به سلسله بحث‌های

«بصیرت فاطمه زهرا» در شرح خطبه آن حضرت.

حاکمیت جامعه نباشد، نه تنها ارزش‌های دینی از صحنه جامعه رنگ می‌بازد، بلکه همان دین فردی هم از صحنه جامعه رخت برمی‌بندد.

در همان روز اول رحلت پیامبر ﷺ و با حذف علیؑ از مصدر حاکمیت اسلامی، همه آن تعهدات و تأکیدات روز غدیر پایمال شد،^{۱۳} یک بینش روی کار آمد که آری علیؑ حق است، ولی اگر پیش کسوتان جامعه پسند ظاهر الصلاح تاجرپیشه‌ای مثل خلیفه اول بر رأس حاکمیت بیایند برای جامعه بهتر است، مخصوصاً اگر سیاستمداری مثل «ابوعبیده جراح» آن مرد متفکر عرب و عمر آن شمشیرزن قاطع، کنار ابابکر در اداره حکومت، او را یاری کنند، دیگر ایده‌آل خواهد شد؛ از طرفی حضرت علیؑ به عنوان یک انسان متفکر به هدایت اجتماعی پردازد - حتماً می‌دانید که در زمان ابابکر و عمر هدایت اجتماعی را از حضرت نگرفتند - پرو طرز فکری که می‌شود غیر امام معصوم بر جامعه حکومت کند، ۲۵ سال گذشت تا ملت اسلام بیدار شد که چه بینش خطرناکی در ابتدا پایه‌گذاری شد و چه فاجعه بزرگی است اگر حکم خدا و دین ناب در صحنه برنامه‌ریزی جامعه حاکم و جاری نباشد، مردم از نتیجه کار سیاست‌مداران ظاهر الصلاح، کارد به استخوانشان رسید. چون وقتی در حکومت بر ارزش‌های دینی تأکید نشود، آرام آرام تصمیم‌گیری جامعه به‌دست افراد غیر متعهدی چون مروان بن حکم می‌افتد که بیشتر به فکر

۱۳ - بنا به نقل قول ابن اسحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشتند که پس از رحلت رسول خدا ﷺ صاحب امر خواهد بود (الموقفیات ص ۵۸۰، شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۷۳).

خود و قبیله‌شان بودند، مردم از گفته و تصوّر خویش که علی علیه السلام حکومت نکند ولی هدایت اجتماعی را به دست بگیرد، ضربه محکمی خوردند. آن چنان از این طرز فکر ضربه خوردند که بعد از ۲۵ سال متوجه شدند تمام آرمان‌هایی را که در راستای اسلام تعقیب می‌کردند از دست داده‌اند و تمام زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله از جامعه رخت بر بسته است.

معنی زندگی زمینی و هدف حیات در بین افکار جامعه تغییر کرد. انسان در آن شرایط دیگر معنی خود را از دست داده بود، دیگر انسان در آن شرایط که با حاکمیت خلفای سه‌گانه به وجود آمد، آن انسانی نبود که پذیرفته باشد کرامت به تقوا، و سعادت هر کس در آبادانی قیامت او است و در یک کلمه انسان‌ها دیگر قبول نداشتند دنیا مقصد نباشد.

خلیفه سوم بر سر کار آمد؛ او از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی در شخصیت او نیز همان بینش در کار است که معتقد است، باید با فکر خودمان جامعه را اداره کنیم و برنامه‌های دین؛ یا برنامه‌های فردی است و یا دوره‌اش گذشته است. گفتند: مردم دیگر آن حرف‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌خواهند- و از خود نپرسیدند چه شد که مذاق و گرایش مردم عوض شد؟-

نتیجه چنین بینشی این شد که بنا به گفته ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه سوم نهج‌البلاغه؛ زیر چتر خلیفه، همه بیت‌المال حیف و میل می‌شود، ظلم و بی‌عدالتی و قبیله‌گرایی تمام جامعه را فرا می‌گیرد و تجملات گسترده می‌شود. از طرفی هم فضایی درست کردند که به هیچ‌وجه نمی‌توان به شخص خلیفه ایراد گرفت، چرا که «عثمان» صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل نماز و عبادت است. حتی وقتی رفتند او را بکشند، در حال خواندن نماز بود - البته؛ توجه داشته باشید که آنچه در این جا مورد بحث است، بینشی است که حاکم شد

نه شخصیت مذهبی او و امثال او، که بخواهیم در مورد کیفیت نمازخواندانشان بحث کنیم -.

در زمان خلیفه سوم، کار به جایی رسید و فضا آنچنان از نظر درخشش ارزش‌های دینی تاریک گشت تا مردمی که سوز دین داشتند و نگران وضع جامعه بودند، کشتن خلیفه را تنها راه‌چاره یافتند و در یک شورش عمومی خلیفه را در سال ۳۶ هجری کشتند. این عمل در مذاق تاریخ بسیار تلخ و وحشتناک بود و اصلاً جامعه اسلامی باور نمی‌کرد کار به کشتن خلیفه برسد و علی علیه السلام بسیار تلاش کردند تا کار به این جا نکشد، ولی خلیفه و اطرافیانش انحراف را از حد گذرانده بودند و کنترل مردم بسیار مشکل شده بود. سپس یک بیداری و بصیرتی به صحنه آمد که باید به علی علیه السلام رجوع کنند. مردم بصره - که بیشتر ایرانی بودند- و مردم مصر - که بیشتر رومی‌های تازه‌مسلمان بودند- و عده‌ای از مردم مدینه، از گذشته عبرت گرفتند و به طرف علی علیه السلام حرکت کردند و امید داشتند جامعه اسلامی به راه صحیح خود برگردد.^{۱۴}

حضرت علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه می‌فرماید:

«مردم آن چنان به طرف من آمدند که مانند موهای دور گردن کفتار، دور مرا گرفتند، نزدیک بود حسّین تلف شوند، به پهلویم فشار آمد. جمعیتی همچون گوسفندان بی‌چوپان، همه سر به زیر به طرف من می‌آمدند...».

در واقع حرف مردم این بود که: ای علی! ما اشتباه کردیم؛ بینش ما غلط بود، سخن پیامبر ﷺ را در غدیر نشنیدیم، حساسیت و ضجه‌های فاطمه علیها السلام را نفهمیدیم و حالا عبرت گرفتیم. ضجه‌های این زن بیدار تاریخ که در مکتب پیامبر ﷺ تربیت شده بود، ضجه‌هایی بود که می‌دید بشریت جهتش را گم کرده است، ولی ما نفهمیدیم و حالا به تو رجوع کرده‌ایم. البته فعلاً جای بحث آن این جا نیست، ولی حالا هم که مردم به علی علیه السلام رجوع کردند نه به عنوان این که علی علیه السلام امامی است معصوم که از طرف خدا منصوب شده است، بلکه به عنوان انسانی بزرگ و صحابه پیامبر که پیامبر خدا ﷺ سفارش او را نموده‌اند، یعنی در واقع اکثر آنهایی که پس از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت کردند، مقام علی علیه السلام را نمی‌شناختند و به همین جهت هم تا انتها به آن حضرت و بر بیعت با آن حضرت وفادار نماندند، آن طور که امثال مالک اشترها و محمد بن ابابکرها وفادار ماندند، چون امثال مالک اشتر امام را منصوب خدا می‌دانند که واجب‌الاطاعه است.

حضرت در آن شرایط که مردم برای بیعت هجوم آورده بودند، فرمودند: «مرا رها کنید!» مردم یک صدا می‌گفتند: «نمی‌توانیم!» حضرت فرمودند: «من وزیری باشم ولی برای حاکمیت بروید سراغ کس دیگر». از محتوای کلام حضرت برمی‌آید که دیگر دیر شده است و مذاق مردم، مذاق یک زندگی تجملی و رفاه‌زده است و تحمل حکومت دینی را با خصوصیات عدالت علوی ندارند.^{۱۵} جوانی از اهل بصره در بین جمعیت

بلند می شود، سخنرانی می کند، می گوید: «ای علی! ما را می خواهی تنها بگذاری؟ ما به چه کسی رجوع کنیم؟ ما کسی را نداریم، اگر ما را تنها بگذاری، می بینی که حکومت مداران همه چیز ما را گرفتند، آیا این رمه بی چوپان را نمی خواهی رهبری کنی؟» حضرت فرمودند: «فردا به مسجد بیاید!» چرا که «بیعت با من نباید مخفی باشد»^{۱۶} مردم در مسجد جمع شدند، اکثراً به جز عده ای انگشت شمار با آن حضرت بیعت کردند و حضرت در طول خلافتشان نمونه یک حکومت دینی را به نمایش گزاردند، هر چند اشراف عادت کرده به ویژه خواری نگذاشتند علی علیه السلام آنچه در سر داشت پیاده کند ولی حضرت دو چیز را به بشریت نشان دادند. یکی این که حکومت دینی چه خصوصیتی دارد و دیگر این که اگر فکر کنید برای اداره اجتماع، راهی بهتر هست و به حکومت دینی تن ندهید و از آن پشتیبانی نکنید، آینده ای سخت و حشتناک برای خود رقم خواهید زد، در خطبه سوم نهج البلاغه یعنی در خطبه ششتم حضرت گله می کند که من حریص به این نحوه حاکمیت نبودم و می دانستم شماها مانع اجرای برنامه های من هستید، ولی دو چیز مانع شد که من از پیشنهاد شما برای به دست گرفتن حاکمیت سرباز زرم. یکی این که تعداد زیادی ادعا می کردند حاضرند مرا یاری کنند و لذا به ظاهر حجت بر من تمام شد، و دیگر این که خداوند از عالمان به دین تعهد گرفته که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام نگیرند و اگر شرایطی برای چنین کاری فراهم است کوتاهی نکنند. می فرمایند:

۱۶ - ایام العرب فی الاسلام، ص ۳۲۱، نقل از تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ص ۴۴۸.

«لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِبَاطِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»^{۱۷}

«اگر حضور حاضران نبود و حجّت بر من به سبب وجود یاران تمام نمی‌شد، و اگر خداوند از عالمان دین تعهد نگرفته بود که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم راضی نباشند، افسار شتر خلافت را بر گردنش می‌انداختم و رهایش می‌کردم»

اداره جامعه با دو روش

سرانجام حضرت علی علیه السلام حکومت بر مردم را پذیرفتند و نزدیک به پنج سال دو جبهه علوی و اموی به‌طور صریح‌تر روبه‌روی هم قرار گرفتند. یک طرف معاویه (پسر ابوسفیان) از طایفه امویان بود، شمشیرهای خونینی که همواره گردن بنی‌هاشم و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را نشانه می‌رفتند و سخت تلاش داشتند به روش اشرافیت قبل از اسلام که با فرهنگ رومی شام ترکیب شده، جامعه را اداره کنند - هرچند مردم جامعه مسلمان باشند- و یک طرف حضرت علی علیه السلام از طایفه بنی‌هاشم؛ مجسمه تعادل و دیانت و تقوا و مُصَرَّب بر حاکمیت حکم خدا بر تمام روابط اجتماعی و فردی جامعه بود. این دو گروه در سراسر تاریخ روبه‌روی هم بودند و واقعه غدیر گویای جدایی آن دو است. یعنی جدایی حکومت دین و دینداری از حکومتی که بنا است بر اساس نظر و طرح و برنامه حاکمان اداره شود، و معتقد بودند جای دین در حاکمیت جامعه نیست. این جاست که می‌توان متوجه

بود با پشت کردن به غدیر پایه یک نظام سیاسی سکولار ریخته شد، هرچند در ابتدا و در زمان خلفای اول و دوم، به شکلی که در حکومت معاویه آشکار شد، آشکار نبود.

عملاً دو نوع حکومت در طول تاریخ رودرروی هم قرار گرفتند. درخششی علنی از حکومت دینی - با فرماندهی علی علیه السلام - در مقابل حکومت غیر دینی - با فرماندهی معاویه - که برای ادامه حیات خود از حيله گری و تبلیغات دروغ و ترویج هوس، ابایی ندارد. حضرت علی علیه السلام حدود پنج سال نشان دادند که وظیفه حکومت چیست و معنی زندگی را به مردم فهمانند، نه این که حاکمان زندگی واقعی را از آن‌ها بگیرند و آن‌ها را صرفاً مشغول آب و نان دنیا کنند. چرا که در اسلام ولایت و امامت و حکومت، همه و همه یکی از شؤون و جلوه‌های نبوت و رسالت است. یعنی به همان اندازه که بقیه ابعاد دین باید تحقق یابد، حاکمیت دینی نیز باید محقق شود، و بر علی علیه السلام واجب است که در تحقق آن کوتاه نیاند، و اصرار آن حضرت بر این نوع حاکمیت باعث شد که دشمنان تشنه قدرت به حضرت تهمت بزنند که او به حکومت حریص است. مولوی در این رابطه می گوید:

آن که او تن را بدین سان پی کند
 حرص میری و خلافت کی کند
 زان به ظاهر کوشد اندرجاه و حکم
 تا امیری را نماید راه حکم
 تا امیری را دهد جان دگر
 تا دهد نخل خلافت را ثمر

انبیاء آمدند که بگویند: ای انسان‌ها! زندگی زمینی موقت است و به پیرایه‌ها و سایه‌های زندگی دل نبندید و از دنیا و تجملات آن بازی

نخورید. شما در این دنیا آمده‌اید تا با قلبی پاک و بدون شرک و ریا، به عالم غیب و قیامت بروید، نیامده‌اید که در دنیا بمانید و دنیایی شوید. پس بیش از آن که در آبادانی دنیایان کوشش کنید، در آبادانی ابدیت خود همت کنید؛ و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ایجاد چنین شرایطی باید حکومت را در دست می‌گرفتند. ولی معاویه حکومت را عبارت از قدرت و پیرایه‌ها و پارچه‌های حریر و کاخ سبز و اشرافیت و تشریفات و تجمل می‌داند و در نتیجه مردم را هم مشغول این گونه امور می‌کند؛ به نام رفع نیازهای مردم، مردم را اسیر نیازهای کاذب کردن و اهداف دروغین را در حیات اجتماعی بر مردم تحمیل نمودن، کجا! و زندگی سالم و ساده و بی‌پیرایه پیشنهادی در حکومت علی علیه‌السلام کجا؟!

مردمی که با خود و نیازهای حقیقی خود آشنا کنید و همت و هدفشان تعالی معنوی است، مسلم طالب حکومت دینی‌اند، ولی مردمی که از زندگیشان هوس می‌بارد و خنده و مضحکه و تفریح و سرگرمی و غفلت، تمام زندگیشان را فرا گرفته، حتماً از حکومت دینی خسته می‌شوند و با ظهور چنین روحیه‌ای، خطر از دست‌دادن حکومت دینی، شروع می‌شود و خواهی و نخواهی سرنوشت چنین مردمی به دست معاویه می‌افتد.

مردم از علی علیه‌السلام خسته می‌شوند!

حدود پنج سال امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکومت کردند، آهسته آهسته مردم تجربه حکومت ۲۵ ساله غیردینی - به‌خصوص زمان عثمان - را با آن‌همه اسراف و قبیله‌گرایی، فراموش کردند و ظلم‌هایی که بر سرشان بارید، از

یادشان رفت. تجربه این که اگر امامی بر جامعه حاکم نباشد که همه همت و فکرش حاکمیت دین است، تمام زندگی افراد جامعه به بازی گرفته می شود را دوباره از دست دادند. فاطمه ای هم نمانده بود که دوباره فریاد بزند، و اگر کسی هم فریاد می زد، کسی گوش نمی داد، همچنان که گوش ندادند؛ چرا که ملت بازی خورده، هیچ حرف جدی را، جدی نمی گیرد، همچنان که زندگی خودش را هم جدی نمی شناسد و هر دم به کاری می افتد. آری! ملتی که آلوده به هوس شود، ملتی که روحش، روح تجمل و رفاه شود، و در یک کلمه وقتی نفس اماره میدان دار زندگی انسان ها شد، از حکومت دینی خسته می شوند و به همین دلیل از حکومت علی علیه السلام خسته شدند؛ وقتی جهل رونق دارد، علم بی رونق است و بی اثر، به خصوص که بنی امیه و معاویه یک روز علی علیه السلام را در طول حکومتش راحت نگذاشتند و با جنگ جمل و صفین و نهروان^{۱۸} مردم را خسته کردند، آن هم مردمی که خوب فکر نمی کردند و عمق مشکلات را نمی شناختند و همه زندگی را در امروزشان می دیدند.

نهایتاً حیل‌های معاویه بر افکار مردم اثر کرد، و معاویه و هم‌فکران اموی اش به صحنه نظام سیاسی، اجتماعی جامعه آمدند و بر علیه نظام ارزشی جهان اسلام تلاش خود را شروع کردند. مردم معتقد نبودند باید با جنگ و دندان از حکومت علی علیه السلام به عنوان امام معصومی که از طرف خدا منصوب شده است، دفاع کنند. ولی لشکریان معاویه با انواع انگیزه‌های باطل، به خوبی از نظام حکومتی معاویه دفاع می کردند، و به طور

کلی آن‌طور که باید و شاید لشکریان حضرت علی علیه السلام در ابعاد نظامی و فرهنگی مبارزه و مقاومت لازم را نکردند، زیرا دوباره این عقیده در بین مردم پیدا شد که چه اشکال دارد معاویۀ زرننگ و باهوش، حکومت کند و علی متدین هم در گوشه مسجد به هدایت مشغول شود؟!

چرا معاویه پسندیدنی شد؟

بینش امکان جدایی دین از سیاست، عاملی بود که مقاومت مردم در مقابل معاویه را از بین برد. همان چیزی که همواره ملت‌ها را - چه دیروز و چه امروز- تهدید می‌کند و تهدید خواهد کرد. مثل این که امروزه در بعضی محافل می‌گویند: «مردم نان می‌خواهند، با تقوا که شکم مردم سیر نمی‌شود» چنین طرز فکر سکولاریستی ریشه همه انحراف‌ها بوده و هست. آری با چنین فکری، مردم حیل‌های معاویه را پسندیدند، معاویه پول‌ها خرج کرد، و اشرافیت کهنه‌شده را دوباره زنده کرد، مردم را به رفاه و تجمل سرگرم نمود. مردم طالب بازی‌های دنیا هم، خوششان آمد، مردمی که ندانند قسمتی از زندگی دینی، حکومت است و آن هم حکومت دینی، و از آن طرف، کل زندگی در دنیا، قسمتی از زندگی ابدی است، نمی‌توانند در زندگی خود راه صحیح را انتخاب کنند و در نتیجه دنیا را مقصد و مأوای ابدی می‌گیرند و لذا نمی‌توانند از حکومت دینی دل‌خوش باشند و از آن با دل و جان و به حکم وظیفه شرعی دفاع کنند، و بالأخره هم از حکومت دینی خسته می‌شوند. امروز از چادر خسته می‌شوند، فردا از مانتو و پس‌فردا از سایر دستورات دین. چنین ملتی که گرفتار نفس‌آماره

شد، امروز این دستور و حکم دین به مذاقش خوش نمی‌آید، و فردا دستور و حکم دیگر، و کم‌کم از ذوق دینی خارج می‌شود. ملّتی که از ذوق دینی خارج شد، در حین حاکمیت علی علیه السلام حکومت پرزحمت عثمان را فراموش می‌کند و به راحتی بدون آن که بخواهد به حکومت ظالمانه و خشن معاویه تن می‌دهند.

بالاخره بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پس از چندی معاویه آمد و علی علیه السلام رفت؛ این حادثه‌ای است که در تاریخ واقع شده است. علی علیه السلام را خدا از مردم گرفت، منتها به وسیله شمشیر ابن ملجم. آری؛ ملّتی که علی علیه السلام را نخواهد، خدا هم علی علیه السلام را از آنها می‌گیرد. این ملّت کاری کردند که حضرت در بالای منبر کوفه سیلی به صورت خود زد، و گفت: «خدایا مرا از آنها بگیر و کسی را که دوست دارند به آنها بده!»، و خدا معاویه را به آن مردم داد.

خصوصیات حکومت دینی و حکومت غیردینی

حال با این مقدمات که عرض شد؛ به نظر شما آیا قضیه غدیر یک اتمام حجت گویا برای همیشه تاریخ و برای همه انسان‌ها، به خصوص ملت مسلمان و بالاخص مردم شیعه، نیست؟! غفلت از واقعه غدیر و روبه‌رو شدن با حاکمیت معاویه، یک عبرت تاریخی است، و به ما پیام می‌دهد که ای انسان‌ها! بدانید رویگردانی و پشت کردن به حکومتی که خدا در غدیر اعلام کرد، خواهی نخواهی انتخاب و پذیرش حکومت غیردینی را به دنبال دارد و حکومت غیردینی، حکومت پیرایه‌ها و به خود

مشغول شدن و در غفلت و تجمل فرورفتن و در نهایت راضی شدن به معاویه است، و حکومت دینی، حکومت سادگی در دنیا و به خدا مشغول شدن و تعالی روح و به کمتر از حاکمیت معصوم قانع نشدن است! و اگر ملتی تقاضایش حاکمیت امام معصوم بود و فهمید حاکمیت امام معصوم یعنی چه، ظهور امام زمان علیه السلام را محقق می نماید. **إن شاء الله**

هروقت ملاحظه کردید که در حکومتی پیرایه‌ها و تجملات، رفاه‌زدگی‌ها و خوشگذرانی‌های افراطی و سرگرمی‌های پوچ و اشرافیت، زیاد است، بدانید آن حکومت، حکومت علوی نیست، هرچند مسئولانش ادعای ارادت به علی علیه السلام را داشته باشند و هر وقت سادگی و صفا و دلسوزی برای مردم و رفاقت با آن‌ها و تدبیر و حکمت و تأکید بر ارزش‌های دینی در صحنه بود، آن حکومت، حکومت علوی است و جامعه را تا اتصال به خدا بالا می برد. حکومتِ علوی یعنی حکومتی با نظام اداری ساده و بدون پیچیدگی‌هایی که مردم را سرگردان کند، تا مردم به راحتی به کارهای خود برسند و گرفتار دارالعماره‌ها نباشند و فرصت‌های خودسازی و خودیابی از دستشان نرود. پست‌ها و مسئولیت‌ها در حکومتِ علوی آن قدر ساده و بدون ابهت است که اگر به کسی مسئولیتی و پستی داده شد، احساس غرور و تکبر نمی کند تا برای نگهداری آن سر و دست بشکند؛ ولی ملت هوس‌زده، سادگی علی علیه السلام را به رسمیت نشناختند و آنچنان ظاهر فریبنده حکومت معاویه چشم‌ها را پر کرده بود که گویا حکومت آن است که معاویه می کند و نه علی علیه السلام و سختی‌های موجود در نظام معاویه را طبیعی می دانستند و به آنها تن دادند و همه چیزشان شده

بود رفع مشکلاتی که نظام معاویه برایشان پدید آورده، چرا که برای زندگی، هدف بالاتری را جستجو نمی کردند، هدفی که اگر سادگی حکومت علی علیه السلام را پذیرفته بودند، بدان دست می یافتند.

غدیر برای همه بشریت اتمام حجّت است که؛ ای انسانها! اگر پذیرش حکومت دینی همه اعتقاد شما نشد، اگر به حاکمان غیردینی امیدوار شدید، سرنوشتی خواهید داشت همچون سرنوشت کسانی که غدیر را نادیده گرفتند و از همه چیز زندگی حقیقی محروم گشتند و در واقع فراموش کردند برای چه هدفی در این دنیا آمده اند. و ای کاش ما برای این که عید غدیر را در حقیقت عید گرفته باشیم، می فهمیدیم حکومتی که تمام ابعاد و مقصدش دینداری افراد جامعه نباشد، ملت خود را در عین ظاهری اسلامی، مشغول تجملات می کند و از جهت های اصلی زندگی باز می دارند. حاصل چنین حکومتی یأس از زندگی و حتی یأس از دین است، چون مسئولانش ادعای دینداری دارند هر چند دیندارانه حکومت نکردند.

شما ملاحظه کنید؛ غرب با عمده کردن تکنولوژی و ابزارهای رفاه، دین و زندگی حقیقی را از دست داد. ما هم گاهی با عمده کردن وسعت خیابان ها و کثرت پل ها و پارک ها، فرهنگ دینی جامعه را بی رنگ می کنیم. علی علیه السلام نخلستان احداث می کرد و به واقع به فکر رفاه مردم بود، ولی همه تلاش آن حضرت آن بود که چیزی غیر خدا و غیر دین، برای مردم عمده نشود، ولی طرز فکر و تلاش اموی آن است که رفاه دنیوی را عمده کند تا مردم از حیات دینی باز بمانند و در چنین شرایطی بحرانها

پشت سر هم زندگی بشر را اشغال می کند و بشر فرصت به خود آمدن را از دست می دهد.

اگر فهمیدید که باید حکومت دینی را طلب کنید، چرا که حکومت دینی، حکومت سادگی است برای رسیدن به قرب الهی، عید غدیر عید شماسست و شما به واقع به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام - که راه اتصال به عشق الهی است - دل بسته اید، نه به ولایت تجمل و طاغوت. حیف که بشریت نمی داند زیر چکمه تجمل گراها و پیرایه سازها و کسانی که برای اهداف خود کارهای من درآوری به این مردم تحمیل می کنند، چگونه دارد له می شود، و حیف که سخن فاطمه زهرا علیها السلام را که به این مسئله اشاره دارد، کسی نفهمید!

چگونگی احیاء غدیر

در حکومت دینی که از غدیر ریشه گرفته، نه رقابت های دنیایی و نه تجمل و نه رودربایستی و نه تلویزیونی که کلید طلایی را به رخ ما بکشد، از هیچ کدام خبری نیست. حکومت علوی، در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، حکومت فقه آل محمد علیهم السلام است. و ولایت فقه آل محمد علیهم السلام، البته باید توجه داشت که ملت طاغوت زده را آرام آرام باید به ولایت فقیه رسانید. ولی وای به حال برنامه ریزانی که به بهانه عدم آمادگی مردم نسبت به پذیرش ارزش های دینی، آن ها را مشغول دنیا و تجمل کنند. اگر ملتی به هر بهانه ای مشغول تجمل شد، دیگر غدیر ندارد و آینده زندگی را در احیاء فرهنگ غدیر جستجو نمی کند، آینده خود را در نزدیکی به امثال

کشور ژاپن می‌داند، چنین ملتی بدون آن که بداند، آهسته‌آهسته از حکومت ولایت فقیه خسته می‌شود و حتی آن را مزاحم برنامه‌های خود تصور می‌کند و ممکن است نقشه بکشد چگونه از دستش خلاص شود. این جملات که گاهی در روزنامه‌ها و مجلات به صورت مرموزی مطرح می‌شود که «آیا توسعه با دین سازگاری دارد یا نه؟» با عمده کردن توسعه به شکل غربی، می‌خواهند دلیل بیاورند که دین برای توسعه تنگنا ایجاد می‌کند و چون توسعه برای آن‌ها اصل است، پس باید برای دین، فکری کرد. آری؛ اگر احیاء غدير را می‌خواهید، این گفته‌ها و سخنان را ساده نگیرید!

غدير، يك عبرت است؛ غدير يك اتمام حجت است. پيامبر ﷺ در روز غدير به ما نشان داد که اگر حکومت از طريق امام معصوم و يا فرهنگ معصومين اداره نشود، و اگر برای نظام سیاسی جامعه برنامه‌ای که از طرف خدا ارائه شده، جریان نداشته باشد هرچه باشد، فشار و سختی و پوچی است. از طريق غدير به من و شما اتمام حجت شده است و راه صحيح نمايان شد. مردم علاوه بر زمان رحلت رسول خدا ﷺ در سقيفه، دو مرحله ديگر از حضرت علي عليه السلام دست برداشتند؛ يك بار در آن شورای ساخته دست خليفه دوم که در نتیجه عثمان نصيب شان شد، و يك بار در حين حکومت آن حضرت، از او دست برداشتند و آن طور که بايد و شايد او را ياری نکردند و در نتیجه معاويه و در نهايت حجاج بن يوسف ثقفی برايشان ماند. امروز هم شما مسلم بدانيد که اگر از ولایت فقیه به بهانه‌های واهی، دست برداريم و حاکمیت فقه آل محمد ﷺ را ساده بگیريم و به

نفوذ ولایت فقیه در تمام بدنه جامعه اهمیت ندهیم و با احترام به ولی فقیه، کار خودمان را بکنیم و به دنبال تئوری‌های عربی خودمان باشیم، سرنوشت ما همچون سرنوشت کسانی می‌شود که رضاخان نصیب‌شان شد.

تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دو بُعد و جنبه دارد؛ یک بُعد آن به جنبه اجتماعی زندگی انسان‌ها مربوط می‌شود، که آن عبارت است از بیدار شدن انسان‌ها نسبت به برکات حاکمیت حکم خدا و دل‌بستن به حکومت دینی، حکومتی که مشروعیت سیاسی‌اش از مشروعیت دینی‌اش جدا نیست، و جنبه دیگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام که باید مد نظر قرار گیرد، این است که: حضرت علی علیه السلام یک انسان کامل و یک مقام معنوی عظیمی است، که اگر خواستید نجات پیدا کنید باید کاری کنید که محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام تمام جانتان را فرا بگیرد. از طرفی هم جان شما آماده دوست داشتن و محبت به آن حضرت است، و هم مقام آن حضرت، مقام تصرف در قلب‌هاست؛ این محبت، هم پرده‌ها و حجاب‌ها را کنار می‌زند تا انسان بتواند حقایق عالم غیب را ببیند، و هم مشکلات دنیایی‌تان را مرتفع می‌کند. نزدیکی به انسان معصوم جان را به تعادل می‌کشاند و از افراط و تفریط آزاد می‌کند.^{۱۹}

بنده در این بحث خواستم در حدّ یک تذکر، عزیزان را متوجه یک عبرت تاریخی کرده باشم و گرنه بحث در حول موضوع غدیر و مسائل تاریخی آن، ابعاد مختلف و عرض عریضی دارد.^{۲۰}

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

۲۰ - برای بررسی اسناد تاریخی و روایت‌های مربوط به غدیر، می‌توانید به مجلدات ۶ و ۷ و ۸ و ۹ از مباحث «امام‌شناسی»، تألیف عالم بزگوار مرحوم آیت‌الله محمدحسین حسینی طهرانی «رحمة‌الله‌علیه» رجوع بفرمایید.